



## د رنگی بر «بگذر ای قوی زیبا»

مجموعه شعرهای حسین بهیشت؛ شاعر عراقی

محمد صابری

نویسنده و منتقد

اگر آنگونه که لاتنجابنوس می‌گوید که اعتلا و عظمت یک اثر ادبی و به خصوص شعر در بلندای فکری مولف، عواطف پرشور، آرایه‌های ادبی، زبان برجسته و نگارش باوقارست بخواهیم نگاهی به مجموعه شعرهای «بگذرای قوی زیبا» چهارمین زیست شاعرانه حسین بهیشت داشته باشیم در بیشتر شعرهای این دفتر (با ترجمه اصغرعلی کریمی) با عواطفی پرشور، یک دست و بی غل و غش با در هم آمیزی نگاهی زنانه و طعم خوش مهربانی مواجهیم، عواطفی که در بیت‌هایی گاه تک محور به بار نشسته و مخاطب را به همدات پنداری صمیمانه‌ای دعوت می‌کند و در دل آنها نیز آن اتفاق شاعرانه شکل می‌گیرد. شاعر با نگاهی نرم تنانه و عاشقانه آنگونه به تماشای هستی نشسته است که انسان فراموش می‌کند در فرنی پر هول و بلا دارد یا زندگی دست و پنجه نرم می‌کند و این می‌تواند برجسته‌ترین وجه شاعرانگی بهیشت به‌شمار آید. «پوست من خاکی ست/ که لمس دست تو بر آن می‌روید/ برای دلم/ از زخمی می‌گویم/ که به دیوار میخ شده است/ زخمی که در من شناور است/ مانند گل سرخی که سطح رودخانه را می‌آراید/ برف مرا پوشانده است/ ای قوی من/ گردنت را دراز کن/ تا در گرمایش فروروم. دریافت شاعر از جهان هستی نه آن‌گونه که هست بلکه آن‌گونه که او می‌خواهد باشد و این نیز از نکته سنجی ظریفی حکایت دارد که عطر خوش شعرهایش الواح و ارواح خسته و نیمه‌جان را با خود به جهان دیگری می‌برد که در آن جهان همه چیز عالی و آبی‌ست و این خود کم چیزی نیست. جهانی که می‌تواند در این اشفته بازار کم رقمی و رمقی و کسادی احساس به‌عینیت برسد.

با این همه اما شاعر این دفتر از درد و رنج مشترک خانواده بزرگ ادبیات و خاصه شاعران بی‌تصبیب نیست. درد و حسرت‌هایی از جنس جست و جویگری‌های سیال ذهن که صد البته بازنشمارای شان کاهنده و التیام بخش نیست، اما برای همدردی کافی ست. این رنج‌ها و انعکاس‌شان در آیینیه نیمه بار زوح خسته شاعر او را به آینه‌ها بازمی‌تاباند بلکه آن سوتر به رقص با پنجره‌های باران زده می‌کشد و دست‌آخر این بایس فلسفی معماگونه دانشم را در بر می‌گیرد که به هیچ رقصی تن ندهد و بعد این همه فراز و نشیب آن بایس فلسفی مشترک نومیدی بی‌درمان شناید، او را نیز به ورطه بی‌زاری و قهر و کین می‌کشاند، ببینید: «روفتی به آخرین روزم فکر می‌کنم/ اخگری می‌جهد/ و فرود می‌آید/ خاطرات/ قطره‌ای اشک/ قطره‌ای اشک... می‌بینم/ طناب نجات را/ که وسط دریا موج می‌زند/ من به سوی او شنا می‌کنم/ و این توهمی ست/ که از خستگی خوابم نمی‌برد. بگذرای قوی زیبا را می‌توان در یک نگاه، دنیای مردانه‌ی خسته از تنهایی‌های بغض آوار، آغازهای غیرمعمول، دل‌وایسی‌های انتزاعی و در یک کلام آینه‌های کابوس وارد دانست. دنیایی به‌غایت نزدیک و ملموس و عینی و در عین حال دور دور از دور».

فریاد‌های شاعر از جنس آب و آینه‌ها و آه است، همان که پیش ترها همه‌زبان و مردان سرزمین شعر در نثر و نظم‌های‌شان بارها و بارها ترجیع‌وار زمزمه کرده‌اند و گاه نعره‌وار بر صفحه سپیدی‌بی‌جان به تلاطم درآوردند و این آلبونه به خودی خود نه از ارزش‌های ای این دفتر می‌کاهد و نه صد البته چیزی بر آن می‌افزاید، در درد مشترک است و یک سوی این ماجرا مردی ایستاده فارغ از جنسیت مردانه با دغدغه‌های مشترک انسانی، اما شاید با یکی جناس شاعرانه بتوان به واسطه‌ی نبودن زبان و فرم آیین‌گونه مشترک‌های بی‌شمار حظی دیگرگون برد. ببینید: «آن‌سان/ که آرزویی در سرم می‌پرورانی/ و می‌گردی/ دور خال قهوه‌ای/ که در پنجره سینه‌ات کاشته شده/ زندگی را می‌پذیرم/ بی‌هیچ خاطره‌ای در آسمان...»

در بند‌های درخشان آیین دفتر فریاد‌های ادبی جاندار، آکنده از معنا و اندیشه برانگیز، تلقیق نامحسوس عینیت‌ها و ذهنیت‌ها، برداشت‌های شخصی شاعر به درد آمده‌از بدخیمی‌های رومی‌عینی که نشان از تولد شاعری متفاوت اندیش در عرصه‌ی ادبیات امروزی می‌دهد، شاعری که اگر نتواند روح صیقل خورده‌اش را با سلاح مدرنیته تجهیز کند و مشخص و به‌دور از کلیشه‌های رایج بعضا‌کهنه و نوی امروزی‌ها که به‌والبال‌دامن هم عصرانش گردید. بیارآید و ازین تلقیق و درهم آمیختگی به جهانی متفاوت تر از دیگران نظر کند، می‌تواند الوار و الیوت وار دنیا را از نو بزیاد و بزیند، این زاینش و زینستن را گاه می‌توان در بند‌هایی بایده‌های بزرگ در این دفتر دید. آن سوتر این بند‌ها ایهام در لایه‌های مختلف گره خورده‌ ذهن شاعر موج‌موجی بر بسامد و دریافت شدنی دارد، تلاشی فوق بشری برای رهایی از بند و دام‌های بهن شده بر سر راه شاعران معاصر در این جاستودی ست. دفتر شعرهای بگذرای قوی زیبا با ترجمه‌ی روشن اصغر علی کریمی از انتشارات فصل سپید زمستان به تازگی به بازار نشر آمده است.



## چهارشنبه

۱۳۰۳/۱۱/۲۴

۱۳ شعبان ۱۴۴۶ / ۱۴ فوریه ۲۰۲۵

سال هشمتم

شماره ۲۰۴۴

armanmeli.ir

علی‌رضا پنجه‌ای به بهانه انتشار «شک‌شک‌های عاشقانه»:

# دوران پیش رو بهشت نخبگان خواهد بود

◀ در ادبیات دنبال کاسبی نیستم

آرمان ملی؛ علی‌رضا پنجه‌ای (۱۳۴۰) شاعر، روزنامه‌نگار، نظریه‌پرداز و منتقد ادبی یکی از چهره‌های فعال و البته پرکار در دهه‌های اخیر است. انتشار نخستین مجموعه شعر او یعنی «سوک پاییزی» به سال ۱۳۵۷ بازمی‌گردد و با انتشار «همنفس سروده‌های جوان» در سال ۱۳۶۶ و «آن سوی مرز باد»، در سال ۱۳۷۰، انتشار سروده‌ها و پژوهش‌هایش ریتم تندتری به خود گرفت تا توجه مخاطبان حرفه‌ای شعر را بیشتر و بیشتر به خود جلب کند. فرصت را غنیمت دانستیم تا در مصاحبه‌ای که به مناسبت انتشار مجموعه شعر تازه‌اش با او داشتیم، مفصلا دیدگاه امروز او را درباره گذشته، حال و آینده شعر فارسی جویا شویم؛ از شاعری که عمری دل در گروی ادبیات و شعر داشته و می‌گوید: «فروشگاه صیادی‌ام مانند آرزایان سراهانیست. مشتری‌هایم را خودم برچین می‌کنم. من در ادبیات دنبال کاسبی نیستم...»

◀ اخیرا مطلع شدیم که چهاردهمین مجموعه شعرتان با نام «سک‌سک‌های عاشقانه» به انتشار رسیده است. اما پیش از پرداختن به این مجموعه، خوب است مرور کوتاهی بر کارنامه ادبی شما داشته باشیم.

اجازه بدهید شناختی مجمل از سرفصل‌های ملاحظیات شاعرانه‌ام را برایتان برشمرم. اگر شاعران را به دو طیف ۱- «نوآور» و ۲- «بهره‌ور» از دستاوردهای نوآورانه تقسیم کنیم، پس از انتشار دومین مجموعه شعرم «همنفس سروده‌های جوان» در سال ۱۳۶۶، در شعر من باور به نوآوری و گذر کردن همراه با احتیاط از طیف دوم - «طرز نیما» بی و - «طرز شاملو» بی - قوت گرفته؛ تا مقطع انتشار «همنفس سروده‌های جوان» من از طیف بهره‌وران (ردیف دوم) محسوب می‌شدم. دفتر دوم من اما «همنفس سروده‌های جوان» تحرک آنگی داشت بین «طرز نیما» بی و «طرز شاملو» بی. سپس شعرهای چهار سال بعدی‌ام، [۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰] شدند مهم‌ترین کتاب‌هایم. «برشی از ستاره‌ی هذیانی» شعرهای منثوری که در تعداد قابل توجهی از آن‌ها نشانه‌هایی از شاعری که عزم جزم کرده تا رفتار دیگری با شعر داشته باشد، دیده شد؛ اگرچه ته‌مانده‌هایی از دغدغه و گرایش بود. «طرز شاملو» بی هنوز از من، کاملا دور نرفته بود. هر چند معتقدم روند نوآوری پیمایش‌شده‌ی شتاب افسار گسیخته و هیجانی داشت؛ با این همه دست کم سه دهه از طرح این عقیده‌ام می‌گذرد که شعر نیمایی دست‌کم تا دهه‌ی شصت می‌توانست چهره‌هایی خلاق و گونه‌آور و دارای نوآوری‌های دیگر معرفی کند؛ چهره‌هایی چون: اخوان، سهراب، نصرت، فروغ، آنتی، سپانلو... بر جمع بزرگان شعر ما بیفزاید، و چون وزن برای طیف گسترده و اکثریت مخاطبان، مرکزیت قابل داشته، می‌توانستیم در وضعیت نیمایی شاهد شاخه‌های نو تومندی بر بیکره درخت شعر باشیم. از انتشار شعرهای دومین دفتر شعرم «همنفس سروده‌های جوان» تا در هیات جدید و نوآورانه آزمون سعی و خطا کنیم، چهار سال فرصت داشتیم. ما برسم به سال ۱۳۷۰. بگذارد تا خاطره‌ای برای آن بگویم: امروزه اگرچه از کلمه «برش» راحت در همه جا استفاده می‌شود ولی آن زمان نام مهم‌ترین کتاب جوانی‌ام «برشی از ستاره‌ی هذیانی» حساسیت‌هایی ایجاد کرده بود که ذهن نجره‌گری‌ها من با آن کنار نمی‌آمد. ذهنیت انجمن ادبی نشین با هر بدعتی از این دست سر ستیز داشت، از دایره‌ی معانی حقیقی و مجازی واژه‌ی برش معادل قاچ خیزه و همدانوه می‌گرفت و آن را بزرگ‌نمایی می‌کرد و مستمسکی برای استهزاء نوگرایان، خود نام کتاب مشکل مضائق بود البته، به مسخره می‌گفتند؛ مگر ستاره هذیان می‌بیند؟ مگر ستاره هذیانوه است که قاچ شود؟ همزمان با آن در سال ۱۳۷۰ «آن سوی مرز باد» شعرهای کوتاه آن چهار سال پس از «همنفس سروده‌های جوان»، تجربیات نوآورانه‌ای را گره کرده بود که ۴۸ صفحه‌کتاب شده بود. این هر دو از نخستین کتاب‌های پر فروش شعر در آغاز دهه محسوب می‌شد...

درباره کارنامه ادبی‌ام باید بگویم من در شعر به دنبال رسیدن به ساحل امن و ایجاد ثبات و سپس صید از منقذهای محدود در ساحل امن نیستم، ماهی‌گیری من رودارود و پیش‌رونده است. می‌روم پایین و بالا، وسط آب، بالای پل، کنار سخت‌ترین قسمت‌های رود تا از رمز و رموز صید هرگونه ماهی برخوردار شوم، تجربه‌ی مایومزم و روش‌های صید را به کتاب مرجع ماهیگیری بیفزایم. دنبال افزایش درم و کلی و یک جا به مخاطبانم نیستم؛ بی‌آن‌که از قشر متوسط کتاب‌خوان غافل مانده باشم و ماهی‌هایی در دسترس برای این طیف نداشته باشم؛ نه! نیت من اما، در طول زمان و جلب اعتمادشان به نوآوری و افزودن این طیف به صف همراه‌های تجربی و نوآورانه است. همواره پایه‌ی پارود شعر را رودارود بالا و پست، در نهان جاها و بی‌راهه‌ها و سخت‌گذرها گزم می‌زنم تا برای اثرمندی، گونه‌های ناشناخته را با روش‌های غیرمعمول صید کنم. فروشگاه صیادی‌ام مانند آرزایان سراهانیست. مشتری‌هایم را خودم برچین می‌کنم. من در ادبیات دنبال کاسبی نیستم. حتی آن‌زمانکه برای نوآمده‌ها در دفتر کار و منزل و خانه‌ی فرهنگ گیلان کارگاه خصوصی و رخ به رخ، و عمومی درباره جهان بینی و زیباشناسی ادبیات و شعر و روزنامه‌نگاری داشتم، بدون گرفتن ربالی خدمت‌گزار ادبیات می‌دانم و دل خوشم که کاخ آن چشم‌نواز و باشکوه جلوه کند. چون معتقدم اگر به جای حافظ و مولانا نامشان را مخفف

خطاب کنیم «ح» و «میم»، به هیچ وجه - ذره‌ای - از کارکرد و اثرمندی غزلیات شمس‌الدین حافظ و جلال‌الدین محمد کم نمی‌شود. نام‌ها و شهرت فقط ذهن‌ها را معطوف به تعداد و تمرکز و عمق یایی خواهد داشت. مخلص کلام گفته باشم، در هر شعری، و نه در هر کتاب صرفا به جست‌وجوی افزودن به ظرفیت‌های نو هستم، ادبیات نزد من نفس می‌کشد و نفس‌کش می‌طلبد، عضلات و سیستم ایمنی‌اش را با رژیم سخت تقویت کنیم، برایش عناصر مورد نیازش را فراهم آوریم، من می‌نویسم چرا که کسی در دهانت را برای آن نگویس! حق انتخاب ندارم، حتی با کتاب «مسافرخانه بهشت» به صورت پروژه‌ای مواجهه نداشتم، نخستین شعر با نخ سفر نیما به رشت در ذهن و سپس کاغذ جاری چیزی نگذشت دستم را گرفت و مرا برد سراغ سایر چالش‌های دغدغه‌مند ذهنم، سراغ ذوالفقار خان مهندس، نخستین رسام نقشه‌ی تمام رنگی رشت در دوره‌ی ناصری، یا ذهنم را مرکزیت شخصیت بدن من قسه جنگل هدایت کرد سمت؛ از شکوه «میرزا کوچک‌خان» نوشتن و در برهه‌ای که «عطار» شاعر را از تونل زمان گذر دادم و با او شاعرانه قسه‌های این‌زمانی ساختیم. و الخ...

◀ مجموعه شعر «سک‌سک‌های عاشقانه» با سایر مجموعه‌های پیشین، خاصه مجموعه شعر «عشق همان اویم است» که در دهه نود و «آن سوی مرز باد» که در دهه هفتاد منتشر شده و دارای شعرهای کوتاه هستند، چه تفاوت‌هایی دارد؟

پختگی و اراده تجربه‌هایی دیگر دست، یکی از ثمره‌های ذهن چشمه‌زاست. من چشمه‌های نو از نوکم بنیاد نکرده‌ام و گاه هم به مهدیسی بهتر و افزودن به امکانات موجود پرداخته‌ام؛ چه در نزد ذهن خودم و چه در خورجین ادبیات! خاصیت بروزرسانی، افزودن بر امکانات و اصلاح بی‌راهه‌ها و وزکی‌های پختمل پیش‌رو نیز هست. مطالعات مبانی نظری هم از دهه پنجاه هرگز نتوانست در من به شیوه‌ی انساندوستی بیفتد. در کارگاه ذهن من منقوع و ناسانتگسی نیست؛ بل برای اثبات شعور خود فاکت‌های تنخما از این و آن نظریه‌پرداز مکتب این و آن است. خواندن آن‌ها اغلب با ایجاد جاذبه نزد نوآمدهگان نمود داشته؛ بی‌که تحلیل مشخص از شرایط مشخص داشته باشد، بی‌که خود به تأویل سرچشمه‌ی آن آرا به دیده‌ی مستقل نگریسته باشد. ما سیال در زمانیم؛ همان‌طور که زمان و زمانه تغییر کرده، توشم بر تن شده، جنگ‌های نیابتی مستقیم شده، تقاضاهای جامعه تغییر ماهوی یافته، من نیز، در چامک‌های «آن سوی مرز باد» در سال ۷۰ - همان‌گونه که زمان گذر کرده از ما، دغدغه‌های ما هم گذر کرده از نهاد گذشت، این‌نهاد با تجربیات دیگر گزاره‌های نوتری قسه خواندن برای مخاطبان - پس از همنفس سروده‌های جوان که شعرهای انقلاب ۵۷ تا سال ۶۶ را گره کرده بود و شعرها سوزه‌مند بودند و از تم نیمایی طرز شاملویی بهره‌مند و البته شعرهای کوتاه خواندن می‌توانستند در بازه زمانی خودش، باید تصریح کنم «آن سوی مرز باد» شعرهای کوتاه حرفه‌ای مراد بر گرفته بود، شعرهایی که اغلب در ویژه هنر و ادبیات کادح، آذینه، دنیای سخن و گردون چاپخش شده بودند، شعرهای مربوط به آغاز دوره اول روزنامه‌نگاری‌ام.

کار روزنامه‌نگاری؛ برخی سخت‌گیری‌ها و برگزین کردن‌ها یاد شاعر و نویسنده می‌دهد. در هر حال ذهن مدام دارد می‌خواند و دارانه می‌خواند؛ در حالی‌که مخاطبان کتاب‌ها اغلب همدلی و همدات‌پندارانه مشتری کتاب و مولف‌اند اما نگاه روزنامه‌نگار نگاهی نقادانه و سخت‌گیر و بازرس مایانه است، ورنه عرفان، فلسفه، اجتماع و سیاست و دید غنایی از پیش هموارن‌دگرمی من بوده است. تا آنکه دیداست که باورها بر ما در گذر زمان مدام دستخوش ملاحظیات جدیدتر می‌شوند، میل به پوییدن و پاییدن و سرفصل و سرخط شدن؛ در چنین باور و چشم‌اندازی نه بهره از یافته‌های ثبت شده نه حتی تولید نسخه‌های جدید مشابه‌ی قبلی‌ها! شاعرانی مشهور داریم که پشت ذهن مستعملشان مخفی می‌شوند و درصد ایجاد مشغولیت ذهن برای مخاطبان‌اند؛ نه خلق چشم‌انداز‌هایی نو و پر تعدادی مخاطبان دغدغه‌شان است، با یکی بود یکی نبود و تسلسل مراجعه نهاد و قهرمان قسه به نهاد‌های دیگر و گزاره‌های دارای رویه یکسان و سپس با گفتن: «قصه‌ی ما به سر رسید، کلاغه به خوشن نرسید» که قسه بین خود و مخاطب

جاری شد



شعر نیمایی دست‌کم تا دهه شصت می‌توانست چهره‌هایی

خلاق و گونه‌آور و دارای نوآوری‌های دیگر معرفی کند؛ چهره‌هایی

چون: اخوان، سهراب، نصرت، فروغ، آنتی، سپانلو و... بر جمع

بزرگان شعر ما بیفزاید

مولانا و بازه زمان و مکان و فرهنگ زادبومی در فلات ایران است که می‌تواند به من در تشخیص کمک کند، هم از این رو شاخه‌های کارکردی هر نویسنده و شاعر حرفه‌ای نشان دهنده سباق و سبک اوست. اگر از شما پرسیم شاخه‌های شعر، نیما، شعر نصرت ملاحظه‌های شعری‌شان را برخواهید شمرد، و از این برش‌مردن‌ها قادیارید تفاوت فی‌مابین ایشان را نیز قلمداد کنید.

◀ وضعیت شعر در دهه پیش‌رو را چگونه

ارزیابی و آینده‌را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟ ادبیات زنده است، خودش بلد است خودش را مرمت کند. من یاد گرفته‌ام خودم باشم و بگذارم این خودم، خودم را به چالش گیرد و نویسند، آینده به طرز شفقت‌انگیزی با شتاب فرآینده دارد بروز رسانی می‌شود. در چشم‌انداز دوران، آرزوها دارند متحقق می‌شوند، در چنین بزرنگاهی ادبیات و شعر، نویسنده و شاعر ناگزیر به بروزرسانی خود خواهد بود، دوران پیش‌رو انسان در بهره از هوش مصنوعی در فراواقعیت توسط تکنولوژی معطوف به هوش مصنوعی می‌ماند با همان تغییرات ادبیات و شعر، نویسنده و شاعر ناگزیر به بروزرسانی خود خواهد بود، دوران پیش‌رو بهشت نخبگان خواهد بود و آنان که بستر را برای رشد ایشان مهیا می‌کنند نیز از آن سود مادی و معنوی خواهند برد؛ آمیزه‌ای از هوش مصنوعی ربات و انسان، بساطی الارض که در فراواقعیت عرفان از آن یاد می‌شد، جامه عمل ببوشد. وسائط ترابری؛ کشتی‌ها، هواپیماها و سفینه‌ها بدون هدایت انسانی متردد خواهند شد، توفیق انسان در بهره از هوش مصنوعی در نیابتی و ژنتیک و سلول‌های بنیادی و نانو تکنولوژی و به چالش‌گیری و بینابینی شدن ماهیت بیولوژیستی انسان و موجودات زنده، سفر به مریخ، ماشین زمان و چه و چه و چه، با این همه شعر و عشق نامیراست، می‌ماند با همان تعبیر حافظ؛ یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب، - اگر چه- از هر زبان که می‌شنوم نامحکر است. زبان اما دوران ساز جلوه خواهد کرد و دوران در تغییرات کارکردی زبان کم‌رنگ نخواهد بود. از زبان هوش مصنوعی، متاورس و... رصد رمانتی سیسم، با فرمت‌های روایی، مفاهیمی مانند هجران و وصل، انتظار، تنهایی، شدت و حدت برخی عوارض، حوایج نفسانی، افزایش طول عمر و جوان‌سازی سلول‌ها... دوران ما به شکل غم‌انگیزی در کسری از زمان برای بشر بدل به دنیایی نوستالژیک خواهد شد. اقتصاد، فرهنگ، سیاست، اجتماع، فلسفه، علوم نظری، انسانی، همه و همه با شتاب زایدالوصفی دوران به دوگان مفهوم دیگری از زندگی‌ها مطرح می‌سازد، عضلات اندیشه نسل‌ها اگر ورزیده نباشند جز احساس عقب ماندن و خسران غیرقابل جبران محصلی برای ایشان در بر نخواهد داشت. بشریت در دوره حساس نوزایی و رنسانس تاریخی، بسر می‌برد، همه چیز بستگی به موقعیت انسان در وضعیت جدید دارد، از مفاهیم کهنه فاصله جدی خواهیم گرفت، واکنش‌های بشری همه در محیط و موقعیت جدید انسان تابع سیرت همان سیطره تکنولوژیک است، ما به دنیای دیگری پرتاب شده‌ایم، کهنه عتیق و عتیقه می‌شود و نوآوری در کسری از زمان جای خود را به نو دیگری می‌دهد. عالمی دیگر از برای ما ساخته بشر، آدمی دیگر نباید از خود بسازیم!